

«حرملة» خونخواری که شیرخواره حسین (ع) را به شهادت رساند

«حرملة بن کاهل» بر اثر جنایت‌هایش به عقوبت دنیوی دچار شد و در پایان عمر نیز در قیام مختار، دستگیر شد. به فرمان مختار، دست و پای او را قطع کردند و سپس، او را در آتش سوزاندند.



«#حرملة بن کاهل» بر اثر جنایت‌هایش به عقوبت دنیوی دچار شد و در پایان عمر نیز در قیام مختار، دستگیر شد. به فرمان مختار، دست و پای او را قطع کردند و سپس، او را در آتش سوزاندند.
به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه فارس، تاریخ از قاتلان امام حسین (ع) به عنوان شقی‌ترین و بی‌رحم‌ترین افراد یاد می‌کند. افرادی که به طمع درهم و دینار و در بالاترین حالت، حکومت ری و بر تن کردن قبای حکمرانی بر گروهی از مردمان، خون فرزند رسول گرامی اسلام (ص) را که به خون خدا «#تارالله» تعبیر شده است، ریختند.
با خبر شدن از سرنوشت این افراد پست و دون‌مایه بعد از جنایاتی که در کربلا و عاشورای حسینی انجام دادند، موضوعی است که کنجکاو مسلمانان و به خصوص شیعیان و دوست‌داران اهل بیت عصمت و طهارت (ع) را برانگیخته است.
در این سلسله گزارش، سرنوشت «#یزید بن معاویه»، «#عبدالله بن زیاد»، «#عمر بن سعد»، «#شمر بن ذی‌الجوشن»، «#عمرو بن حجاج»، «#حرملة بن کاهل»، «#خولی بن یزید»، «#سنان بن انس»، «#زرعه»، «#قیس بن اشعث»، «#عبدلله بن عقبه»، «#عبدالله بن ابی‌حصین»، «#عبدالرحمان بن ابی خشکاره بجلی» و «#حصین بن نمیر» با استفاده از مستندات دانشنامه 14 جلدی امام حسین (ع) بیان می‌شود و بخش پنجم نیز مربوط به حرملة بن کاهل است که بی‌رحمانه‌ترین شقاوت‌ها را در دشت کربلا انجام داد.

* حرملة بن کاهل

حرملة از قبیله بنی‌اسد و از تیراندازان سپاه عمر بن سعد بود. او در روز عاشورا، با پرتاب تیر سه شعبه، طفل شیرخوار امام حسین (ع) را در آغوش پدر به شهادت رساند.
وی قاتل عبدالله بن حسن نیز معرفی شده است. او همچنین در شهادت عباس بن علی (ع) نقش داشت و حامل سر ایشان به کوفه بود.
حرملة، بر اثر جنایت‌هایش به عقوبت دنیوی دچار شد و در پایان عمر نیز در قیام مختار، دستگیر شد. به فرمان مختار، دست و پای او را قطع کردند و سپس، او را در آتش سوزاندند.
آنچه در پی می‌آید، گزیده‌ای از شرح حال و عاقبت حرملة است که با ذکر منبع در دانشنامه 14 جلدی امام حسین (ع) منتشر شده است.

«#المزار الکبیر»، در «#زیارت ناحیه»: سلام بر عبدالله بن حسین، کودک شیرخوار و هدف تیر قرار گرفته، و به خون تپیده، و خورش به آسمان پرتاب شده، و سر بریده شده با تیر در دامن پدرش! خدا لعنت کند تیرانداز به او، حرملة بن کاهل اسدی و همراهانش را!

«#الأمالی» شیخ طوسی به نقل از منهال بن عمرو: وقتی از مکه بر می‌گشتم، بر امام زین‌العابدین (ع) وارد شدم. به من فرمود: «#ای منهال! حرملة بن کاهل اسدی، چه می‌کند؟»
گفتم: او در کوفه زنده بود که من آمد.

امام (ع) دستانش را کامل بالا آورد و فرمود: «#خداوندا! داغی آهن را بر او بچشان. خداوندا! داغی آهن را بر او بچشان»

به کوفه آمدم. مختار، پیروز شد و امور را به دست گرفت، و او دوست من بود. من چند روزی در خانه‌ام بودم تا این که رفت و آمد مردم، تمام شد. سوار بر مرکب شدم و به سوی مختار رفتم او را در بیرون خانه‌اش دیدم.

گفت: ای منهال! در دوران حکومت ما، پیش ما نیامدی و برای آن، به ما شادباش نگفتی و در آن با ما همکاری نکردی؟
به او اطلاع دادم که در مکه بودم و اکنون آمده‌ام. با او قدم زدیم و حرف زدیم تا به کیناس (محل بنی‌اسد) رسیدیم. مختار ایستاد، گویی که در انتظار چیزی است. جای حرملة بن کاهله، به مختار، اطلاع داده شده بود و او کسی را در پی حرملة فرستاده بود. مدتی نگذشت که گروهی می‌آمدند که پا بر زمین می‌کوبیدند و نیز گروهی که می‌دویدند، تا این که گفتند: ای امیر! مژده باد که حرملة بن کاهل، دستگیر شد!

طولی نکشید که او را آوردند. وقتی مختار به حرملة نگاه کرد، گفت: ستایش، خداوندی راست که تو را در دسترس قرار داد!
آن گاه گفت: جلاد، جلاد!

جلادی آوردند. مختار به وی گفت: دستانش را قطع کن پس دستانش قطع شد.

آن گاه به او گفت: پاهایش را قطع کن. پاهایش هم قطع شد.

آن گاه گفت: آتش، آتش!

آتش و نیهایی را آوردند و حرمله را در آن انداختند و آتش با او شعله کشید.
گفتم: سبحان الله!

به من گفت: ای منهل! تسبیح گفتن، خوب است؛ اما تو برای چه تسبیح گفتی؟

گفتم: ای امیر! در این سفرم، هنگامی که از مکه بر می‌گشتم، بر علی بن الحسین (ع) وارد شدم. به من فرمود: «#171؛ ای منهل! حرمله بن کاهل اسدی، چه می‌کند؟»

گفتم: در کوفه زنده بود که من آمد. پس دستانش را کاملاً بالا آورد و فرمود: «#171؛ خداوند! داغی آهن را به او بچشان. خداوند! داغی آهن را به او بچشان. خداوند! داغی آتش را به او بچشان.»
مختار به من گفت: از علی بن الحسین شنیدی که این را می‌گفت؟
گفتم: به خدا سوگند، شنیدم که چنین می‌گفت.

مختار از مرکبش پیاده شد و دو رکعت نماز خواند و سجده‌ای طولانی به جا آورد و سوار که شد، حرمله سوخته بود. با هم سوار شدیم و حرکت کردیم و به مقابل خانه‌ام رسیدیم. گفتم: ای امیر! اگر صلاح بدانی، تشریف فرما شوی و بر من منت بگذاری و نزد من فرود آیی و از غذای من بخوری.

مختار گفت: ای منهل! به من می‌گویی که علی ابن الحسین (ع) چهار دعا کرد و خداوند، آن را به دست من به اجابت رساند و آنگاه مرا دعوت به خوردن می‌کني؟! امروز، روز روزه است، برای سپاس‌گزاری از خدا به خاطر توفیقی که به من داد که این کار را بکنم. حرمله، همان کسی است که حامل سر امام حسین (ع) بود.

#171؛ الامالی» شجری به نقل از بشر بن غالب اسدی: سالی به حج مشرف شدم و برای زیارت و عرض سلام، خدمت امام زین‌العابدین (ع) رسیدم. به من فرمود: «#171؛ ای بشر! کدامین شما حرمله بن کاهل است؟»
گفتم: او یکی از افراد قبیله بنی موقد (آتش افروز) است.

فرمود: «#171؛ خدا آتش را بر او شعله‌ور کند و دستان و پاهایش را در همین دنیا و نه در آخرت ببرد!»
حرمله، یکی از کودکان ما را با تیر زد و سرش را با آن برید.

مختار بن ابی عبید، خروج کرد و من در کوفه بودم. بر در خانه خودم نشسته بودم که مختار در میان جمعیتی فراوان، آمد و بر من سلام کرد. گفتم: امیر، قصد کجا را دارد؟
گفت: همین نزدیکی و برمی‌گردم.

به غلامم گفتم: اسب را زین کن. آنگاه سوار شدم و به دنبال حرکت کردم و دیدم که در گناسه - که محله قبیله بنی اسد است - ایستاده و پایش را روی یال اسبش انداخته است. طولی نکشید که گروهی پیدا شدند و حرمله بن کاهل اسدی با طنابی به گردن و دستانی بسته به پشت، در میان آنها بود.

مختار گفت: دست‌ها و پاهایش را قطع کنید.
به خدا سوگند، هنوز دستورش به پایان نرسیده بود که دو دست و دو پایش را در حالیکه ایستاده بود، قطع کردند. سپس دستور داد که نفت و نی آوردند و بر روی او نفت پاشیدند و رویش نی ریختند و آتش افروختند و او در آتش سوخت.
گفتم: لاله‌الاله، وحده لا شریک له.

مختار گفت: ای بشر! این کار مرا با حرمله قبول نداری؟ آیا فراموش کرده‌ای که حرمله با خاندان علی (ع) چه کرد؟ و روز [برخورد با] حسین (ع) چه موضعی داشت؟ کودک حسین (ع) در دامنش بود، که او را هدف تیری قرار داد.

گفتم: ای امیر! من، منکر این نشدم. این در برابر عذاب آخرتش که خدا در برابر گناه دائمی او فراهم کرده، بسی اندک است. اکنون برای امیر، چیزی را می‌گویم که خوشحالش می‌کند و دلش را محکم و تصمیمش را جدی می‌سازد.
مختار گفت: آن چیست ای مبارک؟

گفتم: سالی به حج مشرف شدم. برای زیارت زین‌العابدین (ع) و عرض سلام خدمت ایشان رفتم و ایشان درباره همین حرمله بن کاهل از من پرسید. من گفتم: او یکی از افراد قبیله بنی موقد است. فرمود: «#171؛ خدا دستان و پاهایش را قطع کند و در همین دنیا بر او آتش افروزد!»

مختار بر همان بلندی زینش به سجده افتاد و نزدیک بود از خوشحالی و شادی، از روی زین، بال در بیاورد و گفت: ستایش از آن خداست. خدا مژده خیرت دهد، ای بشر!

وقتی بازگشتمیم و به در خانه من رسید، گفتم: اگر امیر صلاح بداند به من، افتخار دهد و با ورودش به خانه‌ام و با خوردن غذایم بر من منت گذارد؟

مختار گفت: سبحان الله و له الحمد. چنین چیزی را از زین‌العابدین (ع) برای من نقل می‌کنی و با این حال می‌خواهی که غذا بخورم؟! نه به خدا، ای بشر! امروز روز خوردن و آشامیدن نیست. امروز روز روزه‌گرفتن و ذکر گفتن است.